



دانشگاه فردوسی مشهد

دانشکده الهیات و معارف اسلامی (شهید مطهری)

پایان نامه کارشناسی ارشد

رشته الهیات و معارف اسلامی گرایش فلسفه و کلام اسلامی

عنوان

# عقل و مراتب تعقل از نظر حکمای اسلامی

استاد راهنما

جناب حجه الاسلام و المسلمین سید علی حسینی شریف

استاد مشاور

جناب حجه الاسلام و المسلمین عزیز الله فیاض صابری

دانشجو

محمد حقیقی راد

تابستان ۱۳۹۰

## تقدیم به:

همسر و فرزندان عزیزم که در موفقیت اینجانب سهم بسیار زیادی داشته و همیشه مشوق و پشتیبان من بوده اند و در طی مدت تحصیل سختیها و مرارت‌های زیادی متحمل شدند.

## سپاسگزاری

حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که نعمت آموختن را به انسان عطا نمود. و به انسان راه سپاسگزاری از نعمتها را که همان استفاده ی درست از آن می باشد را نشان داد.

خدارا شاکرم که به من فرصت علم آموزی را در جوار حضرت امام رضا (ع)، عالم آل محمد(ص)، پدید آورد و مرا از الطاف بیکران خود بهره مند ساخت. همچنین از ولی نعمت خود امام رضا(ع) ممنون و سپاسگزارم که عنایات زیادی را مبذول فرمودند، که اگر جز این بود طی این مراحل میسر نبود.

از تمامی اساتید گرانقدر که در طول مدت تحصیل از محضر ایشان استفاده های فراوان بردم و علی الخصوص استاد راهنمای اینجانب جناب حجه الاسلام آقای حسینی شریف و استاد مشاور جناب حجه الاسلام آقای فیاض صابری تشکر ویژه دارم. امیدوارم که سایه ی پر خیر و برکت ایشان همچنان مستدام باد.

با تشکر: محمد حقیقی راد



بسمه تعالی .

مشخصات رساله /پایان نامه تحصیلی دانشجویان .

دانشگاه فردوسی مشهد

عنوان رساله /پایان نامه: عقل و مراتب تعقل از نظر حکمای اسلامی

نام نویسنده: محمد حقیقی راد

نام استاد(ان) راهنما: حجه الاسلام والمسلمین سید علی حسینی شریف

نام استاد(ان) مشاور: حجه الاسلام والمسلمین دکتر عزیز الله فیاض صابری

دانشکده: الهیات و معارف اسلامی	گروه: فلسفه و حکمت اسلامی	رشته تحصیلی: فلسفه و کلام اسلامی
تاریخ تصویب: ۱۳۸۹/۲/۲۸		تاریخ دفاع:
مقطع تحصیلی: کارشناسی ارشد	● تتری ○	تعداد صفحات: ۱۷۲

چکیده رساله /پایان نامه :

نفس ناطقه ی انسان دارای قوای مدرکه ای است که از جمله ی آنها، عقل است دراین رساله معنای لغوی واصطلاحی عقل بیان می گردد. و سپس اقسام عقل و مراتب عقل نظری مورد بررسی قرار می گیرد و دیدگاههای فلاسفه ی اسلامی پیرامون این موضوع بیان می شود . چون سیر انسان در مراتب عقل یک سیر تکاملی می باشد، تا به عقل فعال برسد بنابر این ، قوس صعود ونزول عقل نیز از جمله مباحث این رساله به شمار می رود. و از آنجایی که یکی از معانی عقل ، موجودات مجرد (فرشتگان) می باشد به بحث درباره ی عقول ونحوه ی کثرت عقول نیز پرداخته شده است. از دیگر مباحثی که به آن پرداخته شده است، علم واقسام آن می باشد. در قسمت پایانی نیز مساله اتحاد عاقل و معقول که یکی از مهمترین مباحث فلسفی است و براهینی نیز بر اثبات آن بیان گردیده، و عده ای نیز بر آن اشکال نموده اند، مطرح می گردد. در این رساله از کتابهای معتبر فلسفی در زمینه ی مباحث مذکور استفاده گردیده است.

کلید واژه:	امضای استاد راهنما:
۱. عقل	تاریخ:
۲. عقل نظری	
۳. مراتب تعقل	
۴. عاقل	
۵. معقول	
۶. اتحاد عاقل و معقول	

## فهرست:

- مقدمه..... ۱
- **فصل اول (کلیات)**..... ۵
- تاریخچه ای در باب مفهوم عقل..... ۶
- معنای لغوی عقل..... ۸
- برخی دیگر از معانی عقل..... ۱۱
- معنای اصطلاحی عقل..... ۱۲
- عقل در اصطلاح متکلمین..... ۱۳
- اشتراک لفظی یا معنوی عقل..... ۱۳
- تعریف عقل، عاقل و معقول..... ۱۷
- اقسام نفوس..... ۱۸
- نفس ناطقه..... ۱۸
- قوای مدرکه ی نفس ناطقه..... ۱۹
- **فصل دوم (اقسام عقل و دیدگاه های مختلف پیرامون مراتب عقل نظری)**..... ۲۱
- اقسام عقل..... ۲۲
- آیا تفاوت عقل نظری و عملی ماهوی است یا اعتباری؟..... ۲۲
- عقل عملی..... ۲۴
- عقل نظری..... ۲۶
- مراتب عقل نظری..... ۲۷
- مراتب عقل نظری از دیدگاه فلاسفه ی اسلامی..... ۳۳
- مراتب عقل نظری از دیدگاه کندی..... ۳۳
- مراتب عقل نظری از دیدگاه فارابی..... ۳۵
- مراتب عقل نظری از دیدگاه ابن سینا..... ۴۱

- ۴۴..... اقسام عقل نظری از دیدگاه ابن رشد.....
- ۴۷..... مراتب عقل نظری از دیدگاه ملا صدرا.....
- ۵۱..... آیا عقل مستفاد در این دنیا ممکن الحصول است؟.....
- ۵۲..... قوه ی قدسیه واثبات آن.....
- ۵۴..... امتیاز نفس قدسیه از دیگران.....
- ۵۵..... **فصل سوم**(عالم عقول).....
- ۵۶..... عوالم وجود.....
- ۵۷..... عالم عقول.....
- ۵۸..... صدور کثرت از واحد در نزد مشائین.....
- ۶۰..... ارباب انواع یا مثل نوریه از نظر اشراقیین.....
- ۶۱..... دلایل اثبات کننده وجود ارباب انواع یا عقول متکافئه ی عرضیه.....
- ۶۲..... ارباب انواع در حکمت متعالیه.....
- ۶۳..... ارباب انواع از نظر ملا هادی سبزواری.....
- ۶۳..... عقل فعال.....
- ۶۸..... وجه تسمیه ی عقل فعال.....
- ۶۹..... نسبت عقل فعال به عقل منفعل.....
- ۷۰..... بالفعل شدن عاقل بالقوه ومعقول بالقوه توسط عقل فعال.....
- ۷۳..... **فصل چهارم**(کیفیت تعقل).....
- ۷۴..... تعقل.....
- ۷۵..... انواع تعقل.....
- ۷۶..... مراحل ادراک از نظر صدر المتالهین.....
- ۷۷..... مدرک کلیات و جزئیات.....
- ۷۸..... چگونگی معرفت عقلی ودریافت کلیات.....

- کیفیت تعقل از دیدگاه ملا صدرا..... ۸۰
- تبیین اول ملا صدرا درباره ی تعقل..... ۸۱
- مشاهده ی رب النوع از دور..... ۸۲
- تبیین دیگری از ملا صدرا درباره ی تعقل(اتحاد با عقل فعال)..... ۸۳
- چگونگی اتحاد نفس با عقل فعال..... ۸۶
- تبیین دیگری از ملا صدرا درباره ی تعقل (عقل متصل)..... ۸۶
- رفع تناقض از سخنان صدرا..... ۸۸
- حلول..... ۹۱
- صدور..... ۹۲
- سایر دیدگاهها در مورد تعقل..... ۹۳
- عقل در قوس صعود ونزول..... ۹۴
- عقل در قوس نزول..... ۹۵
- عقل در قوس صعود..... ۹۶
- مفیض صورتهای علمی چیست؟..... ۹۷
- ارتباط عقل انسانی با عقل فعال..... ۹۹
- اتصال نفس ناطقه با عقل فعال..... ۱۰۰
- نفی اتحاد نفس با عقل فعال..... ۱۰۱
- اتحاد نفس با عقل فعال..... ۱۰۲
- **فصل پنجم(علم)**..... ۱۰۷
- علم..... ۱۰۸
- اقوال درباره ی ماهیت علم..... ۱۰۸
- ابطال عقاید نادرست درباره ی علم..... ۱۱۱
- چرا صدر المتالهین ملاک علم را مجرد از ماده می داند؟..... ۱۱۱

- ۱۱۲.....شرایط عالم
- ۱۱۳.....چرا صور مادی نمی تواند صور معقول دیگر را تعقل کند؟
- ۱۱۶.....معلوم
- ۱۱۶.....معلوم بالذات وبالعرض
- ۱۱۷.....معقولات مخالط و معقولات مفارق
- ۱۱۸.....رابطه ی معلوم با عالم در علم به غیر
- ۱۱۹.....انقسامات علم
- ۱۱۹.....اقسام علم حضوری
- ۱۲۲.....علم فعلی وانفعالی و غیر آن دو
- ۱۲۴.....علم واجب تعالی
- ۱۲۵.....فصل ششم (اتحاد عقل و عاقل و معقول)
- ۱۲۶.....پیشینه ی بحث اتحاد عاقل و معقول
- ۱۲۶.....اتحاد
- ۱۲۷.....اقسام اتحاد
- ۱۲۸.....اتحاد در اتحاد عاقل و معقول
- ۱۳۰.....عاقل و معقول
- ۱۳۰.....اتحاد عاقل و معقول
- ۱۳۲.....اتحاد عاقل و معقول در مورد علم ذات به ذات
- ۱۳۳.....براهین اثبات اتحاد عاقل و معقول
- ۱۳۷.....برهان تضایف
- ۱۳۹.....اشکال بر برهان تضایف
- ۱۴۰.....اشکال حکیم سبزواری بر برهان تضایف
- ۱۴۱.....دیدگاه ابن سینا در باب نظریه ی اتحاد عاقل و معقول



- علت انکار اتحاد توسط ابن سینا در کتب «شفا» و «اشارات و تنبیها» و تأیید اتحاد در کتاب «مبدأ و معاد»..... ۱۴۲
- تفاوت دیدگاه ملا صدرا با ابن سینا پیرامون اتحاد عاقل و معقول..... ۱۴۳
- ایراد بر اتحاد عاقل و معقول..... ۱۴۵
- وحدت عقل و عاقل و معقول از نظر ابن سینا..... ۱۴۷
- اثبات اتحاد عاقل و معقول توسط ملا صدرا..... ۱۴۹
- نقد نظریه ی اتحاد عاقل و معقول..... ۱۵۲
- منکرین اتحاد عاقل و معقول..... ۱۵۵
- نقد سخن فخر رازی..... ۱۵۶
- پاسخ به اشکال شیخ اشراق..... ۱۵۹
- فروع بحث اتحاد عاقل و معقول..... ۱۵۹
- هر عاقلی مجرد است..... ۱۵۹
- هر مجردی عاقل است..... ۱۶۰
- نتیجه..... ۱۶۴
- منابع و مأخذ..... ۱۶۶

## مقدمه

به اعتقاد دانشمندان اسلامی آنچه نفس انسانی را از نفس حیوانی جدا می سازد «عقل» است. خدای عزوجل می فرماید: «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ»<sup>۱</sup> ترجمان قرآن، کشف حقایق امام جعفر بن محمد الصادق (ع) در جواب زید شحام که از آن جناب پرسید: ما طعامه؟ فرمود: «علمه الذی یاخذہ عنمن یاخذہ»<sup>۲</sup> طعامی که غذا و سازنده ی انسان است علم و عمل صالح اوست و علم همان عقل و معرفت است.

امیر المومنین علی (ع) در جواب سائل که پرسید یا مولای و ما العقل؟ فرمود: «العقل جوهر دراک محیط بالاشیاء من جمیع جهاتها عارف بالشی قبل کونه فهو عله الموجودات و نهایه المطالب.»

توجه ویژه انسان همراه با تقدیس از واژه «عقل» از یک سو و تلاش اربابان اندیشه برای تعیین گستره ی مفهومی اش از سوی دیگر سبب تعددی و گوناگونی معانی آن در نزد ایشان گردیده است.

عقل در نزد فلاسفه که تنها ابزار ایشان برای کشف حقایق هستی می باشد، سرچشمه ی همه ی خیرات و برکات و شجره ی طیبه ی وجود آدمی است و آن را از دو جنبه مطالعه و بررسی می کنند:

**الف - وجود شناسی:** از این حیث حداقل دو معنا برای آن بیان کرده اند:

۱ - موجود مجرد تامی که هم در ذات و هم در فعل مجرد بوده و و سایط فیض عالم الوهی و عالم طبیعی است، از مجرای علت و معلول طبیعی و زمان و مکان و سایر خواص طبیعت بالاتر است و بدین جهت فساد و نیستی در آن راه ندارد و انسان عاقل هم که توانسته است از نظر رشد روحی به حیطة ی عقل گام بگذارد، پس برای او هم فنایی تصور نمی شود. این همان عقلی است که در لسان فلسفی با الهام از متون دینی، «عقل منفصل» نامیده می شود.

۱ - سوره عبس آیه ۲۵

۲ - کلینی، محمد بن یعقوب، کافی ج ۱ ص ۳۹

۲ - صورت نوعیه و فعل ممیز انسان که او را از سایر انواع حیوانی جدا کرده و باب الابواب برای خروج وجود از نشئه طبیعی به عالم ماوراء طبیعی و طلیعه ی عالم تجرد در قوس صعود است و در نزد فیلسوفان مسلمان مشهور به «عقل متصل» است.

ب : **معرفت شناسی:** عقل از دیدگاه معرفت شناسی مهم ترین ابزار معرفت آدمی است که کارهای خوب و پسندیده را شناسایی و حکم به انجام آن می کند و از سوی دیگر، معرفت هایی کلی در باب تصورات و تصدیقات با عقل انجام می پذیرد، که جنبه اول آن را عقل عملی و جنبه دوم را عقل نظری می نامند که به اعتبار مراحل کسب معرفت به عقل هیولانی، بالملکه، بالفعل و بالمستفاد تقسیم شده است.

با توجه به گستردگی این مباحث، در این پایان نامه تلاش شده است که «عقل» را به عنوان نیروی ادراکی انسان بررسی نماییم.

### **تعریف مسأله و تبیین موضوع:**

انسان دارای نفس ناطقه می باشد و این نفس ناطقه نیز دارای دو قوه ی عقل عمل و نظری است. حکمای اسلامی عقل و تعقل را تعریف نموده اند و آنرا به عقل نظری و عملی تقسیم کرده اند و برای عقل نظری مراتب مختلفی را مشخص نموده اند و درباره کیفیت تعقل بحث کرده اند، در این تحقیق سعی می شود که این تعاریف (درباره عقل) گردآوری و با یکدیگر تطبیق داده و کیفیت تعقل از دیدگاه حکما بررسی شود. و مسأله ی اتحاد عاقل و معقول تبیین گردد.

### **پرسش های اساسی تحقیق:**

۱. عقل چیست ؟
۲. اقسام و مراتب عقل چیست ؟
۳. تعقل و کیفیت آن چگونه است ؟
۴. ارتباط عقل و عاقل و معقول با یکدیگر چیست ؟

### **ضرورت پژوهش:**

از آنجایی که تاکنون به بررسی تطبیقی و همه جانبه نظر حکمای اسلامی پیرامون عقل و مراتب آن و کیفیت تعقل پرداخته نشده است، در این تحقیق به آراء و نظرات حکمای اسلامی در مورد عقل و مراتب آن و کیفیت تعقل خواهیم پرداخت و وجوه تشابه و اختلاف نظرات حکما را مشخص می نمایم .

### **روش انجام تحقیق :**

در این تحقیق از کتب کتابخانه ها و مقالات موجود در نرم افزارها، و سایتهای فلسفی در اینترنت استفاده گردیده است .

### **ساختار و بدنه اصلی تحقیق :**

این رساله در ۶ فصل و یک خاتمه نوشته شده است. در فصل اول مبانی و کلیات بیان می گردد. فصل دوم درباره ی اقسام عقل و دیدگاه های مختلف پیرامون مراتب عقل نظری می باشد. از آنجایی که یکی از معانی عقل، موجودات مفارق است و با عقل انسانی نیز ارتباط دارند، در فصل سوم به بحث درباره ی عالم عقول پرداخته شده است. اختلاف نظرها ی زیادی در ادراک کلیات وجود دارد به همین علت فصل چهارم به کیفیت تعقل و ادراک کلیات اختصاص یافته است. در فصل پنجم مطالبی در مورد علم بیان می شود. در فصل ششم به یکی از مهمترین مباحث فلسفی یعنی، اتحاد عاقل و معقول پرداخته شده است. و در پایان نیز نتیجه ی بحثهای مذکور در این رساله آمده است.

### **محدودیتهای پژوهش:**

با توجه به منابع متعدد مورد نیاز در این تحقیق و عدم دسترسی به همه منابع، جمع آوری این منابع کاری بس دشوار خواهد بود. و چون آثار بیشتر فلاسفه ی اسلامی که در این پژوهش از آن استفاده شده است به زبان عربی می باشد، لذا در دسترسی به ترجمه ی صحیح آن متون نیز دشواریهایی وجود دارد. و همچنین به خاطر این که از نظریات مختلف در این رساله استفاده می گردد، جمع آوری تمامی این نظریات نیز با مشکلاتی همراه می باشد.

# فصل اول

## کلیات

## تاریخچه ای در باب مفهوم عقل

عقل همان فصل الفصول و صورت نوعی انسان است. انسان یعنی عقل و انسانیت یعنی تعقل، لذا بحث از عقل و عملکرد آن یکی از اساسی ترین مسائلی است که از آغاز پیدایش انسان برای وی مطرح بوده و انسان به دنبال پاسخ مناسب برای آن بوده است؛ زیرا با شناخت آن خویشتن را شناخته و مسیر زندگی خود را تعیین می کند از این روست که در طول تاریخ به طور عام و در تاریخ فلسفه به طور خاص هر اندیشوری از زوایه ای خاص بدان نگریسته و تلقی مخصوص خود را از آن داشته است. حتی در بین اندیشوران مسلمان هم از این حیث اختلاف نظر وجود داشته و هر گروهی تعریف خاص خود را از آن ارائه و تبیین خاصی از فرایند تعقل داشته است.

آنچه امروزه در فلسفه اسلامی (عقل) خوانده می شود ترجمه ی کلمه ی یونانی «نوس»<sup>۳</sup> است. نخستین استفاده ی نیمه اصطلاحی از این کلمه توسط «هومر» صورت گرفته است. او برای اشاره به ذهن انسان و کارکردهای آن از این کلمه استفاده کرده است. اما با ظهور «آناکساگوراس»<sup>۴</sup> این کلمه معنای دیگری می یابد او این کلمه را برای اشاره به گسترش جهان بکار برده است. از دیدگاه او «نوس» دارای آگاهی کامل به همه چیزهاست.<sup>۵</sup> و چیزهایی هم وجود دارد که «نوس» نیز در آنها هست.<sup>۶</sup> و مقصود او موجوداتی از قبیل انسان است. وی آن را «لطیفترین و خالصترین چیزها» می نامد، «و او همه گونه علمی به همه چیز دارد و صاحب بزرگترین نیروهاست...» وی همچنین درباره نوس می گوید «در آنجاست که هر چیز دیگر هست، در توده احاطه کننده.» (قطعه ۱۴) بدین سان فیلسوف از نوس یا عقل با کلمات مادی سخن می گوید، یعنی به عنوان «لطیف ترین تمام چیزها» و به عنوان شاغل مکان. آناکساگوراس هرگز از تصور یک اصل

<sup>3</sup> Nous-

<sup>4</sup> - Anax agoras

<sup>5</sup> - کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه یونان و روم، ترجمه جلال الدین مجتوبی، ص ۸۳

جسمانی فراتر نرفته است. وی نوس را خالصتر از دیگر اشیاء مادی تصور کرده است، اما هرگز به اندیشه یک شیء غیر مادی یا غیر جسمانی نرسیده است.<sup>۷</sup>

با ظهور افلاطون، «نوس» به معنای نفس عقلایی بشر متجلی می شود. افلاطون معتقد به وجود سه نفس نباتی، حیوانی و ناطقه در نهاد انسان است و والاترین نفس یا همان نفس ناطقه را «نوس» می نامد. تنها نفسی که از نظر او نامیراست.<sup>۸</sup> البته افلاطون در رساله ی «تیمائوس» از کاربرد «آناکساگوراس» از این کلمه نیز بهره برده است. او بیان می کند که «نوس» بنیانی در روح جهان است که مسئول فعالیت‌های عقلانی در جهان ماست.<sup>۹</sup>

هنگامی که به ارسطو می رسیم در می یابیم که او «نوس» را به معنای «هوش» بکار برده و آن را به «فعال» و «منفعل» تقسیم کرده است. او معتقد است که فقط عقل فعال، جاودانه است و عقل منفعل که مبتنی بر دریافتهای حسی و حافظه است، میرا و ناپایدار است.<sup>۱۰</sup> البته او «نوس» را به معنای محرک نخستین نیز بکار برده است و بیان می کند که محرک نخستین، متفکر و به تعبیر بهتر عاقل است.<sup>۱۱</sup>

توجه به دیدگاه فلسفی رواقیان ما را به پیشرفتی در مفهوم «نوس» متوجه می سازد. آنان دیدگاه هراکلیتوس، آناکساگوراس، افلاطون و ارسطو را با یکدیگر جمع کردند. از دیدگاه آنان، «نوس» همان «لوگوس» است و دارای دو مصداق است: علت جهان و جزء عقلی بشر.

افلوپین، خداوند را واحد و فراتر از مقوله ی وجود قلمداد می کند و آنگاه با تکیه بر نظریه ی صدور، توضیح می دهد که صادر اول از خداوند موجودی به نام «نوس» است که در آن صورتهای کلی و مثالهای افراد موجود است.<sup>۱۲</sup> بنابراین او «نوس» را جهانی عقلانی می داند.<sup>۱۳</sup> «نوس» نفس کلی را که همان نفس عالم است صادر می کند و نفوس افراد انسان از نفس کلی صادر می شوند. او بیان می کند که نفس

<sup>۷</sup> همان، ص ۸۶

<sup>۸</sup> - افلاطون، تیمائوس، ج ۳ ص ۱۸۹۲

<sup>۹</sup> - همان

<sup>۱۰</sup> - ارسطو، درباره ی نفس، ص ۲۲۷ - ۲۲۸

<sup>۱۱</sup> - همان، ما بعد الطبیعه ص ۴۰۱

<sup>۱۲</sup> - افلوپین، ائندها - ج ۲ ائناد پنجم، رساله هفتم، بخش یکم

<sup>۱۳</sup> - همان، رساله ی نهم، بخش نهم

انسان دارای دو جزء است، جز بالاتر که متعلق به قلمرو «نوس» است و جزء فروتر که مستقیماً در ارتباط با بدن است.

در پی ظهور اسلام و فتوحات مسلمان، میراث علمی گذشتگان در دسترس اندیشمندان مسلمان قرار گرفت و آثار فیلسوفان یونانی به عربی ترجمه شد. در هر حال مترجمان اولیه، کلمه ی «نوس» یونانی را معادل کلمه ی عربی «عقل» دانستند و این گونه شد که لفظ «عقل» در فلسفه اسلامی زاده شد و همانند فلسفه رواقیان و افلوپین به معنای موجود مجرد از ماده در ذات و فعل خود و نیز جزء عقلانی نفس انسان خودنمایی کرد.

فیلسوف العرب، ابویوسف، یعقوب بن اسحاق الکندی، مولف «رساله فی العقل یا فی مائیه العقل» است که نخستین تحقیق فلسفی در عالم اسلامی راجع بدین موضوع است. کنندی خود مدعی است که در این وجیز نقل منتخب آراء قدما یونان خاصه افلاطون و ارسطو را در نظر داشته و چون به عقیده ی او آراء افلاطون مطابق با عقاید شاگرد وی ارسطوست به ذکر آنچه ارسطو در باب عقل گفته اکتفا کرده است.

## معنای لغوی عقل

کلمه ی عقل و مشتقات آن در قرآن به معنی فهم و ادراک آمده است؛<sup>۱۴</sup> چنانکه قرآن می فرماید: «**افلا تعقلون**».<sup>۱۵</sup> عقل در اخبار و روایات نیز اطلاقات متعددی دارد از جمله:

تقوی: (أَمَّا الْعَقْلُ فَمَنْ اتَّقَى اللَّهَ عَقْلًا) اما عقل، هرکس که تقوای الهی داشته باشد عقل است. و به معنی «علم» آمده است: (عَقَلَ عَنْهُ أَي أَخَذَ عَنْهُ الْعِلْمَ) که ضد جهل است.

خلیل بن احمد فراهیدی (م ۱۷۵ ه. ق) در کتاب «العین» می گوید: عقل نقیض نادانی است و معقول یعنی آنچه در قلب خودت می اندیشی.

کلمه ی عقل از لحاظ لغوی معانی متعددی دارد از جمله: «فهم»، (الشیء یعقله عقله)، یعنی فهمید او را و درک کرد و تدبر کرد. و ضد «حمق» است، همچنین عقل در مقابل «ذوق» استعمال شده است.

<sup>۱۴</sup> - مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۸، ص ۱۹۸

<sup>۱۵</sup> - بقره (۷۵)



لفظ عقل به معنای «بستن و نگه داشتن» نیز آمده است. «عَقْلَ البعير» یعنی شترش را بست. حضرت امیر(ع) در دعای صباح عقل را به معنای لغوی آن به کار برده است: (الهی هذه ازمه نفسی عقلتها بعقال مشیتک) معبودا زمام نفس خویش را به پای مشیت تو بستم.

فارس بن زکریا وجه ی تسمیه عقل را این می داند که انسان را از گفتار و کردار زشت باز می دارد.<sup>۱۶</sup> جرجانی می گوید: عقل صاحبش را از انحراف از راه راست منع می کند.<sup>۱۷</sup>

عقل: آنچه که با آن سر حیوان را ببندند.

طبرسی فرموده: عقل، فهم، معرفت و لب نظیر هم اند.<sup>۱۸</sup>

العقل: بهم خوردن پاها در حالت بیماری پا.<sup>۱۹</sup>

عقل : عصا یا چوب سرکچی که با آن شاخه های درخت را بگیرند.<sup>۲۰</sup> این واژه در زبان متداول رایج است.

عقل به معنای حبس و ضبط و منع و امساک است. وقتی در مورد انسان به کار می رود به معنای کسی است که هوای نَفَس خویش را حبس کرده است.<sup>۲۱</sup>

همچنین لفظ (عقل و معقل) به معنای «ملجا» یعنی دژ و پناهگاه نیز بکار رفته است.<sup>۲۲</sup> و نیز عقل مترادف (حجر و نهی) است.<sup>۲۳</sup>

عقل، بیشتر به مرکز یا قوه ای اطلاق می شود که به وسیله ی آن انسان اشیاء را بر وجه حقیقی شان درک و از یکدیگر تمیز می دهد هنگامی که در زبان عربی گفته می شود «ما فعلتُ هذا مُذ عقلتُ» یعنی از زمانی که به قوه ی تشخیص خوب و بد رسیدم این کار را نکردم.<sup>۲۴</sup>

---

۱۶ - ابوالحسن احمد بن فارس بن زکریا، معجم مقاییس اللغة ج ۴ ص ۶۹

۱۷ - جرجانی، سید شریف علی بن محمد، التعریفات، ص ۶۵

۱۸ - قاموس قرآن ج ۱ ص ۲۸

۱۹ - راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ترجمه مفردات الفاظ قرآن ج ۲ ص ۶۳۱

۲۰ - مهیار ، رضا، فرهنگ ابجدی عربی - فارسی ج ۱ ص ۸۴۱

۲۱ - مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۸، ص ۱۹۸

۲۲ - الجوهری ، صحاح، ج ۵ ص ۱۷۶۹

۲۳ - همان

راغب اصفهانی، عقل را قوه و نیروی مستعد برای پذیرفتن علم معرفی می کند. (عقل به

قوه ی آماده برای پذیرش علم گفته می شود.)<sup>۲۵</sup> همین طور علم ودانشی که با آن نیروی باطنی انسان از آن سود می برد «عقل» گفته می شود. همچنین در معنای عملی که مقدمه ی انجام خیرات واجتناب از بدی هاست بکاررفته است.<sup>۲۶</sup>

عقلت المرأةُ شعرها: آن زن موی خود را شانه کرد و گره زد.

عقلت المقتول : دیه مقتول را دادم، که گفته اند اصلش این است که شتری در پیشگاه ولی دم بسته شود و نیز گفته شده بلکه در معنی جلوگیری از خون آن شتر است که ریخته نشود و سپس دیه و خونبهای هر چیزی «عقل» و کسانی که ملزم به پرداخت آن هستند «عاقله» نامیده شده.<sup>۲۷</sup>

عقیله یعنی زن نجیب و پوشیده و محبوب در خانه.

عاقول: گیاهی که شتر خورد.

لفظ عقل همچنین به مجموعه وظایف انسانی متعلق به تحصیل معرفت از قبیل ادراک، تداعی، ذاکره، تخیل، حکم و استدلال و ... اطلاق می شود و مترادف آن الفاظ ذهن و فهم است و چیزی است غیر از شهود؛ و غریزه ملکه فهم سریع را هوش (زکاء) گویند.

ابن منظور (م ۷۱۱ ه. ق) در لسان العرب چنین می گوید: مرد عاقل کسی است که کار خود و رأی خود را جمع بندی می کند و گفته اند عاقل کسی است که نفس خود را در بند می کند و آن را از هوایش باز می دارد و این معنا از «قد اعتقل لسانه» گرفته شده است یعنی زبانش را نگه داشت و سخن نگفت و عقل را عقل گفته اند، زیرا صاحب خود را از سقوط در هلاکت نگه می دارد.<sup>۲۸</sup>

---

۲۴ - بستانی، فوآد افرام، المعجم الوسیط ص ۶۱۶

۲۵ - راغب اصفهانی، المفردات

۲۶ - الطریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین، ج ۵، ص ۴۲۶

۲۷ - راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن ج ۲ ص ۶۲۹، الجوهری، صحاح، ج ۵ ص ۱۷۶۹

۲۸ - بغدادی، عبدالقادر بن عمر، لسان العرب، ج ۹، ص ۳۲۶

عقل یعنی موجود ناطق یا متصف به عقل. هر کس بگوید انسان عاقل است مقصودش این است که عقل وجه امتیاز انسان از حیوان است. و نیز عاقل به معنی کسی است که درست فکر می کند و حکمش در مورد اشیاء صادق است و کار صحیح انجام می دهد و شرط عاقل بودن این است که خیرخواه باشد، بر خلاف جاهل که فکر خود را در امور شر بکار می برد به این جهت او را عاقل نمی گویند، بلکه او را زیرک یا حيله گر گویند.<sup>۲۹</sup>

علامه ی طباطبایی در تعریفی از عقل می فرماید: کلمه عقل مصدر است برای «عقل»، «يعقل» به معنای ادراک و فهمیدن چیزی، البته ادراک و فهمیدن کامل و تمام. و نیز می فرماید: عقل به معنای آن حقیقتی است که درون آدمی است و به وسیله ی آن بین صلاح و فساد و میان حق و باطل، راست و دروغ فرق گذاشته می شود. همچنین علامه در تعریفی جامعتر از عقل می فرماید: «واژه عقل بر ادراکی اطلاق می شود که همراه با تصدیق قلب است به آنچه خداوند سبحان انسان را بر آن سرشته است. ادراک حق و باطل در امور فطری و شناخت خوب از بد و سود و زیان در امور عملی، زیرا خدای سبحان انسان را به گونه ای خلق کرده که همان ابتدای خلقتش خودش را درک کند سپس او را به حواس ظاهری مجهز کرده که ظاهر اشیاء را درک کند و دیگری (ادراک باطنی) که به وسیله ی آن معانی روحی را ادراک نماید و با کمک این معانی خود را در معرض اشیاء خارجی قرار می دهد.<sup>۳۰</sup>

علامه ی طباطبایی معتقدند که با توجه به آیه ی «وَمَنْ يَرْغَبْ عَنِ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ»<sup>۳۱</sup>، شخص عاقل کسی است که خدا را می پرستد و در زمره ی رستگاران است و فرد جاهل کسی است که غیر خدا را می پرستد و در زمره ی دوزخیان است.

## برخی دیگر از معانی عقل:

۱ - بر برخی از مراتب نفس انسانی اطلاق عقل شده است چنانکه گویند: عقل بالقوه و بالملکه.

۲- قوت تدبیر سعادت اخروی را «عقل معاد» گویند.

<sup>۲۹</sup> - صلیبا، جمیل، فرهنگ فلسفی ج ۱ ص ۴۷۴

<sup>۳۰</sup> - طباطبایی، سیدمحمد حسین، تفسیر المیزان ج ۲ ص ۲۴۷

<sup>۳۱</sup> - کیست که روی بگرداند از آیین ابراهیم مگر آنکه نابخردی پیشه کند. سوره ی بقره آیه ی ۱۳۰

۳- عقل قوه اصابت در حکم است یعنی قوه ی تمییز حق از باطل، خوب از بد و زشت از زیباست. عقل به این معنی، ضد «هوی و هوس» است که مانع از اصابت حکم می شود.

۴- قوت تدبیر زندگی را «عقل» گویند.

۵ - عقل یک قوه ی طبیعی نفس است که آن را برای تحصیل معرفت علمی آماده می کند این معرفت علمی غیر از معرفت دینی است که مبتنی بر وحی و ایمان است.

۶ - عقل مجموع اصول پیشینی منظم معرفت است. مانند اصل تناقض، اصل علیت، اصل غایت. وجه تمایز این اصول این است که نسبت به تجربه، ضروری، کلی و مستقل اند.<sup>۳۲</sup>

۷- عقل غریزی: عقل به این معنا، فصل ممیز انسان از حیوان و وسیله ی کسب علوم نظری است و همه ی انسانها نسبت به آن از سهم یکسانی برخوردار نیستند.<sup>۳۳</sup>

## معنی اصطلاحی عقل

کلمه ی عقل در دو مورد مشخص در فلسفه بکار رفته است:

۱ - عقل که همان جوهر مستقل قائم بالذات و بالفعل است که هم ذاتاً و هم فعلاً مجرد است از ماده و لواحق ماده و هیچ حالت منتظره ای در او نیست و تمام کمالات یکجا به او اعطا شده است و خالی از هر گونه قوه و استعداد می باشد. مراد از این چنین جوهر مجردی که به نام عقل خوانده شده است همان عقل به معنی «**اول ما خلق الله العقل**» است که عالم ماوراء را تشکیل می دهد.

۲ - نفس ناطقه ی انسانی که ذاتاً مجرد از ماده است. اما فعلاً مجرد از ماده نمی باشد اطلاق عقل بر آن به اعتبار شریف ترین قوه ی آن یعنی قوه ی عاقله ای که به عنوان صورت برای آن می باشد هست زیرا شیئیت شی به صورت آن می باشد. عقل به معنی عقل انسانی که حاکم بر اعمال و رفتار انسان است، همان نفس است که در مراتب مختلف به نامهایی مانند عقل بالقوه، بالملکه، بالفعل و بالمستفاد خوانده می شود.

<sup>۳۲</sup> - قمیر، یوحنا، اخوان الصفا ج ۳ ص ۴۷۳

<sup>۳۳</sup> - غزالی طوسی ابوحامد، محمد بن محمد، احیاء علوم الدین، ج ۳، ص ۱۰۱